



مصاحبه با

استاد حسن امداد

محقق ارجمند و دبیر بازنشسته تاریخ

شؤبہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شیراز منتقل شدم. چند سال در دبیرستانها دبیری کردم. در سال ۱۳۳۶ معاون مدرسه نمونه و هنرستان و در سال ۱۳۴۸ رئیس دانشسرای عشایری شدم. ده سال خدمت کردم؛ خدمت ذی قیمتی که البته خیلی مشهور است. در سال ۱۳۴۸ رئیس دانشسرای راهنمایی شدم؛ یعنی دانشسرای راهنمایی شیراز را بنده تأسیس کردم؛ البته به دستور دولت. سه سال در آنجا کار کردم. کارم مورد توجه قرار گرفت. چندی بعد استعفا دادم و به تعلیمات عشایری برگشتم. سه سال در آنجا بودم و در حقیقت، امور دانشجویی دانشجویان عشایری به من محول شده بود. بعد تقاضا کردم و به اهواز رفتم. یک سال رئیس دانشسرای راهنمایی اهواز بودم تا این که خودم را به شیراز منتقل کردم و در سال ۱۳۵۶ بازنشسته شدم. تا الان هم خوشبختانه کار فرهنگی را رها نکرده‌ام و مشغول نوشتن و مطالعه و تألیف کتاب هستم. که خوشبختانه تا حالا چندین کتاب چاپ کرده‌ام.

□ جناب استاد! از این که لطف کردید و دعوت ما را پذیرفتید، بسیار سپاسگزاریم. لطفاً ابتدا خلاصه‌ای از شرح حال خودتان را بفرمایید.

○ استاد امداد: بسم الله الرحمن الرحيم. بنده در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در شیراز به دنیا آمدم پس از اتمام دوره ابتدایی، سه سال اول متوسطه را در دبیرستان شاپور و دو سال هم دانشسرای مقدماتی شیراز را طی کردم. بعد دیپلم ادبی گرفتم. ۵ سال در آموزش و پرورش خدمت کردم و بعد جزء آموزگاران سی نفره در سال ۱۳۲۶ قبول شدم. به تهران آمدم و در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی ادامه تحصیل دادم. در سال ۱۳۲۹ در رشته تاریخ و جغرافیا از آن دانشگاه فارغ التحصیل شدم؛ یعنی از دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات. بعد که برگشتم به فارس، یک سال در «فسا» رئیس دبیرستان روزبهان بودم و بعد به





□ جناب استاد! در آن سال ها که شما برای تحصیل به تهران رفتید معلمین و استادانان چه کسانی بودند؟

○ ما در تهران معلمان بسیار بزرگوار و دانشمندان داشتیم. از جمله شادروانان: عباس اقبال، رشید یاسمی، نصرالله فلسفی و وحیدالملک شیبانی و دکتر معین و مرحوم دکتر احمد سعادت پسر شیخ غلامحسین سعادت که استاد هواشناسی ما بود و به زبان انگلیسی درس می داد.

تخصص هم در این قسمت داشت. آقای مستوفی که استاد جغرافیا بود و واقعاً طرز تدریس وی طوری بود که آنچه در آن موقع به ما یاد داد، بیش ترش را هنوز من در یاد دارم. همه دانشجویان همین طور بودند. خیلی مرد جدی و فاضلی بود و من همیشه برای ایشان اگر زنده باشند، سلامت آرزو می کنم و اگر در گذشته باشند، برایش مغفرت می طلبم. دیگر، مسعودخان کیهان بود که قسمت مهم جغرافیای ایران و سیاسی دنیا را ایشان به ما درس می داد. چون من به ادبیات علاقه مند بودم، در درس بیش تر استادانی که ادبیات تدریس می کردند، به صورت مستمع آزاد شرکت می کردم؛ از جمله مرحوم ملک الشعرای بهار؛ بعد کلاس فلسفه مرحوم عصار و همچنین کلاس مرحوم فاضل تونی، مرحوم بهمنیار که ادبیات درس می داد.

من از اطلاعات دستور زبان فارسی ایشان خیلی استفاده کردم. در کلاس درس مرحوم جلال همایی گاهی شرکت می کردم و همچنین در کلاس درس مرحوم دکتر صورنگر. یکی از استادان ما، دکتر پرویز خانلری بود. این مرد برای این که همه بچه ها را وادار به فعالیت و تحقیق کند، از ابتدا برای هر کدام از ما موضوعی را انتخاب می کرد. مثلاً موضوعی را که من برای ایشان تحقیق کردم، راجع به دیوان رسایل در دوره سامانیان بود که خودش یک جزوه مفصل در حدود ۱۴۰ - ۱۳۰ صفحه شد و تمام دیوان های رسایل را از زمان سامانیان به این طرف بنده تحقیق کردم. از جمله استادان خیلی خوب ما که من فراموش کردم اسمش را بگویم، دکتر محمد باقر هوشیار بود که ایشان فلسفه تعلیم و تربیت درس می داد و خوشبختانه اهل فارس بود. مدت ها در شیراز زندگی می کرد. خودش متولد بوانات بود. فوق العاده مرد با اطلاع و متعهد در قسمت آموزش و پرورش بود. تحصیلاتش را در آلمان گذرانده بود؛ ولی متأسفانه عمرش چندان نپایید و نامش همیشه در پیش دانشجویان جاودان است.

کتاب هایی که نوشته است، مثل «فلسفه آموزش و پرورش» و همچنین کتاب «آموزش و پرورش عملی» است. ایشان سهم بزرگی در تعلیم و تربیت و مخصوصاً آموزش آسان زبان فارسی دارد؛ برای این که مدت ها در کودکستان الفبای فارسی را به طرز جدید یاد می داد. بعد همین شیوه تعمیم پیدا کرد. امروز این روش آسان یاد دادن کلمات که به صورت تقسیم و بخش است - بخش کلمات را - می کنند از یادگارهای مرحوم دکتر هوشیار است. واقعاً نامش باید زنده بماند. دیگر از استادان ما که دانشجویان به او فوق العاده علاقه

داشتند و در واقع فرهنگ ساز ایران بود، مرحوم دکتر صدیق بود. دکتر صدیق البته درس تعلیم و تربیت به ما می داد و کتاب خودش را به ما تدریس می کرد. کنفرانسی که در کلاس ایشان دادم، راجع به جنگ های صلیبی بود. عادتش این بود که نیم ساعت اجازه می داد که دانشجویان صحبت کنند؛ آن وقت نزدیک نیم ساعت یا ربع ساعت از سخنرانی ها انتقاد می کرد و بعد خودش مطالبی در زمینه تعلیم و تربیت می گفت. این شیوه موجب می شد بچه ها سخنرانی و استفاده از مطالب علمی را بیاموزند. یادم می آید که برای تهیه کنفرانسم یک دوست داشتم در رشته زبان به نام آقای بیانچی. نقاش بسیار زبردستی بود و من تمام تصاویر کتاب های الکبرماله راجع به جنگ های صلیبی را گذاشتم این مرد در صفحه بزرگ نقاشی کرد. روزی که من کنفرانس داشتم، کنفرانسم از ۲۰ دقیقه تجاوز نکرد؛ ولی آنچه که باید مطالب مهم این کنفرانس را بگویم، گفتم. بعضی صحنه ها را با آن تابلوها نشان می دادم. این کار به اندازه ای مورد توجه بچه ها و دکتر صدیق واقع شد که بعد ایشان کاری به من داد. فراموش نمی کنم! رئیس دانشسرای عشایری بودم که ایشان بعد از سال ها در سال ۱۳۳۹ به شیراز آمد. آن وقت هم وزیر آموزش و پرورش بود. من رئیس دانشسرای عشایری بودم. کار من آن جا فوق العاده مورد توجهش قرار گرفت. به محض این که مرا دید شناخت. کتاب «شیراز در گذشته و حال» را تازه چاپ کرده بودم. یک نسخه به ایشان دادم. وقتی که رفت، یک نشان علمی برای من فرستاد. البته بعد هم نشانهای دیگر گرفتم. برای همین، هیچ وقت معلمان خودم را فراموش نمی کنم و هر چه دارم از آن ها دارم. البته دو سه نفر از معلمان دیگر را شاید فراموش کرده باشم، اسمشان را بیاورم، ولی در یکی از آثار خود تمام سرگذشت معلمان خودم، استادان خودم را با عکس هایشان نوشته ام.

□ جناب استاد از بین معلمانی که نام بردید، همه عزیز و محترمند و ان شاء الله اگر زنده اند، خدا به سلامت نگه شان دارد و اگر در گذشته اند، غریق رحمت پروردگار باشند. اما به جهت این که دبیران تاریخ این مطلب را خواهند خواند، اگر درباره مرحوم عباس اقبال، وحیدالملک شیبانی، نصرالله فلسفی و رشید یاسمی که این ها بیشتر در قلمرو تاریخ کار کردند، خاطره ای یا بیان شیوه تدریسی که بتواند برای یک معلم تاریخ آموزنده باشد و به خاطر تان باشد نقل کنید. خیلی ممنون می شوم.

○ دو نفر از استادان ما در ارتباط با دانشجویان و استفاده رساندن به دانشجویان روش مشابهی داشتند. یعنی در حال راه رفتن صحبت می کردند. حتی موقعی هم که کلاس تمام می شد و این ها می خواستند بروند منزلشان، در راه چندین دانشجو، همراه این ها حتی می رفتند، سؤال می کردند و این ها جواب می دادند. مرحوم عباس اقبال روششان این بود. اول جغرافیای انسانی را درس می داد. یک جزوه کوچکی داشت. به



یکی از دانشجویان می گفت که این جزوه را چند خط بخوان. البته فقط درس ایشان را ما می گرفتیم و رونوشت برمی داشتیم؛ یعنی فرصتی نبود که ایشان تشریح کند تا ما بنویسیم. بعد ایشان همان ۶-۵ خط که یک دانشجویی می خواند و اکثراً هم من چون صدایم یک کم رسا و فصیح بود، می خواندم. آن را توضیح می داد و آن توضیحش دو ساعت طول می کشید؛ یعنی به اندازه ای قابل استفاده بود که همان توضیحاتی که ایشان می داد، ما به اصطلاح می نوشتیم. به سرعت یادداشت برمی داشتیم که من یادداشت هایم را دارم. مرحوم عباس اقبال در حدود بیش از صد جلد کتاب نوشته، تألیف کرده یا تصحیح کرده و یکی از بزرگانی است که به ادبیات و تاریخ مملکت ما خیلی حق بزرگی دارد. این است که هیچ وقت نباید نامش فراموش بشود. من هرچه نگاه می کنم راجع به تاریخ ایران، راجع

به تاریخ تمدن، راجع به دنیا هرچه نوشته اند، بدون استفاده از آثار اقبال نبوده است. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، تا مدتی کتاب های درسی را دبیران می نوشتند و پس از تصویب وزارت خانه، اجازه چاپ می یافت. من یک وقتی سرکلاس، یکی از همین کتاب ها را مجبور بودم درس بدهم. این کتاب شرح حال جلال الدین ملکشاه و مطالبی درباره تیمور بود. من همان وقت کتاب را کنار گذاشتم و به بچه ها جزوه دادم. به این فکر بودم که کتاب تازه ای برای بچه ها تألیف کنم. تقریباً شاید ۲ سال طول کشید که این کتاب ها را تألیف کردم و چون نوشته بودند که باید به صورت دسته جمعی چند نفر بنشینند کتاب بنویسند، ما هم چند نفر از دوستان

خودمان را که در رشته تاریخ و جغرافی فارغ التحصیل شده بودند، جمع کردیم و هر کدام خدمتی کردند. یکی از آن ها آقای بهروزی بود که یک قسمتی از تاریخ سال اول را نوشت که بعداً من تغییراتی در آن دادم. بعد هم آقای مینو بود که چندین کتاب با هم نوشتیم. خوشبختانه خیلی هم خوب مورد توجه قرار گرفت که در مدت ۴ ماه، ۳ مرتبه این کتاب زیر چاپ رفت و این نه تنها در فارس، در کرمان، در دامغان خصوصاً در آذربایجان آقای دهقان که مدیر کل آن جا بودند، دستور داده بودند ۸۰۰ دوره برایشان بفرستم که بعد تکرار کردند که بیشتر بفرستیم که البته برایشان فرستادیم. از دیگر استادانی که روش مشایی داشت و تا منزلش راه می رفت مرحوم دکتر هوشیار بود. البته روش خاصی ایشان داشت و درسش فوق العاده جالب بود. آقای نصر الله فلسفی که خدا رحمتشان کند،

درس تاریخ ایران پیش از اسلام می گفت؛ یعنی از زمان هخامنشیان به این طرف تا آخر ساسانیان. ایشان در هفته ۴ ساعت پشت سر هم درس داشت. کنفرانس می داد و ما یادداشت برمی داشتیم. مرد بسیار دانشمندی بود. خیلی تحقیق تاریخی کرده بود. از آثار او کتاب ۸ جلدی زندگی شاه عباس است که متأسفانه تنها ۴ جلد آن چاپ شده است. چندین دوره کتاب تاریخ برای مدارس نوشته بودند که در مدارس تدریس می شد. ایشان با عباس اقبال ایشان همکاری داشت، شاعر هم بود که خوشبختانه دیوانش چاپ شده است. ۳ نفر بودند که این ها همیشه با هم بودند. نصر الله فلسفی، رشید یاسمی و عباس اقبال. بهترین استادی که فوق العاده به او علاقه مند بودم، رشید یاسمی بود. وی کتابی نوشته به نام «آیین نگارش تاریخ» که در حقیقت این تری بود که ایشان را به استادی رساند؛ چون هر استادی

که از خارج دکترا نداشت، می گفتند که باید تز بنویسد و اگر آن تز در شورای استادان پذیرفته می شد، ایشان می توانست در دانشگاه استاد و یا دانشیار شود. تز مرحوم دکتر یاسمی در «آیین نگارش تاریخ» بود. شما این کتاب را که از اول تا آخر بخوانید، تمام منطقی است؛ یعنی شما که تاریخ می نویسید باید مطالب تاریخی را از روش منطقی یا از روش استقرایی یا قیاسی استنتاج کنید و بنویسید. تاریخ تنها این نیست که خلاصه مطالبی را که دیگران گفته اند، جمع کنید؛ بیاورید. بلکه باید روش استقرایی در تاریخ داشته باشید؛ طوری که بتواند حقایق تاریخی را واقعاً نشان بدهد. رشید یاسمی شاعر بزرگی بود. تصور می کنم که بعد از ملک الشعرای بهار، از جمله

شاعران تراز اول بود. از نظر اخلاق، فوق العاده آدم بزرگواری بود و همیشه می خندید. همیشه خوشرو بود. خیلی خوش قیافه بود و همیشه شیک پوش بود. من از او خواهش کردم که یک انجمن ادبی به نام شیراز تشکیل بدهیم و شیرازی ها شرکت کنند و ایشان آن را سرپرستی کنند. ایشان قبول کردند و هفته ای یک روز دو ساعت ما را در آن انجمن مستفیض می کردند. این انجمن کارش طوری بالا گرفت که به یک کلاس گنجایش نمی داد. در جلسه ای قرار شد دو سه نفر شیرازی کنفرانس بدهند. مرحوم زند بود. علی اکبر زند و آقای جواد بهروزی. یک کنفرانسی می خواستیم بدهیم. چون انجمن مال دانشکده بود و فوق العاده اهمیت داشت، از و کلا، وزرا، استادها دعوت و همه شرکت می کردند. در ۱۵ اسفند سال ۱۳۲۷ این جلسه تشکیل شد. قرار شد رشید یاسمی درباره حافظ کنفرانس

راهنمای

آثار تاریخی فارس

یا
بهترین از مخزن سفر شیراز

تألیف
حسن امداد

حق تقلید و چاپ محفوظ

شیراز اسفند ماه ۱۳۳۹
چاپ هنرستان - شیراز

شده اند بگویند. آن ها چه کسانی بودند؟

○ یکی از همکلاسیهای ما آقای دکتر محمد ابراهیم پاریزی هست که فوق العاده مشهور است و ایشان بیش از حد زحمت کشیده و چندین هزار صفحه کتاب نوشته است. کتاب هایش را همه می خریدند. برای این که تمام حکایت های تاریخی را از کتاب های مفید تاریخ درمی آورد. یک حسن که ایشان دارد این است که شاعر است. شاعر خیلی خوبی است و زیباترین شعرها را که مناسبت های تاریخی دارد، انتخاب می کند. اگر من بخواهم یکی یکی اسم های کتاب را بیاورم، البته سخن به درازا می کشد؛ ولی یک کتابی که فوق العاده ارزنده است، کتابی است از کشاورزی ایران و کشاورزان به نام حماسه کویر.

حماسه کویر راجع به قنواتی است که از هزاران سال پیش مبدعش ایرانی ها بودند. همان طور که می دانید به نظر من برجسته ترین اثر زمان است. البته کتاب های بسیار دیگر دارد. بعضی وقت ها قلم طنز آمیز هم دارد. شعر هایش هم که معروف است و دیوانش هم که خوشبختانه دو مرتبه چاپ شده است. یکی آن موقع که دانشجو بود و دیوان کوچکی داشت. پشتش را نوشته و به من لطف کرده بود و یکی هم اخیراً ۴، ۵ سال پیش دیوانش به قطع بزرگ چاپ شد. فوق العاده مرد بزرگواری است. دیگر از کسانی که اهل قلم بودند و تحقیقات تاریخی کردند، رفیق عزیزم و همکلاس بسیار دوران طولانی محمد جواد بهروزی، برادر مرحوم علی نقی بهروزی است.

ایشان چندین کتاب نوشته و از معلمان بسیار درستکار و پاک و صمیمی است. مدت ها مدیر دبیرستان حیات بود و از جمله کتابی که نوشته و برای مورخان خیلی قابل استفاده است، کتاب تقویم تاریخی است یعنی از زمان کوروش تا سال ۱۳۳۵؛ همدوره ای ها که اهل قلم باشند، آقای عاطفی هم این کار را کرده است، عاطفی هم تاریخ جهان را نوشت؛ تاریخ کلاسیک را که، آن ها هم همکلاس بودند.

اما بعضی از دوستان ادبیات در دوره ما بودند که در انجمن ها شرکت می کردند و ما در انجمن هایشان شرکت می کردیم آن ها در رشته ادبیات بودند. که یکی مرحوم دکتر غلامحسین مصاحب بود. خیلی دوست بودیم، مرحوم هجابخارایی بود و با هم دوست بودیم و از همه مهم تر جناب دکتر امین ریاحی بود که ما با هم خیلی دوست بودیم. اهل خوی هستند. خوشبختانه در حیاطند. از ما یک سال دو

بدهد. بنده شعری مسابقه ای راجع به «دختر یتیمی» گفته بودم که در همان انجمن زیر نظر خودش بود. آقای بهروزی هم همچنین و بعد هم جلسه تشکیل شد. البته پیش بینی ما این بود که یک وقتی از طرف حزب توده برای این که مخالف این جریان بودند، کاری بشود. این بود که ۱۰ تا چراغ بزرگ کرایه کردیم و در کتابخانه پشت سالن کتابخانه گذاشتیم. کنفرانس شروع شد. اول آقای زند صحبت و برنامه را معرفی کرد. بعد بنده شعر خواندم و بعد آقای بهروزی یک قطعه خواند و بعد آقای رشید یاسمی رفت پشت میکروفن. خانمش، دخترش، دکتر علاءالملک و عده زیادی از وکلا و وزرا، اینها همه بودند. یادم می آید دکتر نصر هم بود. آن وقت وزیر کشور بود. این ها همه در سالن بودند. سالن پر بود. ایشان دو صفحه از مطالبش را خواند و گفت اجازه بدهید که من روی صندلی بنشینم. بعد روی

صندلی نشست. یک شعر خواند و آن این بود به قول حافظ:

«تو همچو صبحی و شمع خلوت
سحرم
تبسمی کن و جانا که جان همی
سپریم»

بعد سکت کرد و جلسه به هم خورد. ایشان را به بیمارستان مهر بردند. خوب تا اندازه ای معالجه شد و بعد فرستادندش فرانسه. در فرانسه هم خوب معالجه شد. بعد حقوقش را خواستند قطع بکنند و مجبور شد به ایران بیاید و بعد در سال ۱۳۳۰ درگذشت. آن سالی را که ملک الشعرا فوت کرد، هیچ وقت فراموش نمی کنم. - خدا رحمتش کند - این است که من در تمام کتاب هایم به هر صورتی که شده است، شعری و اسمی از رشید می آورم.

□ اگر اشتباه نکنم ملک الشعرا در سال ۲۸ فوت کرد.

○ نه نه آن هم ۳۰ بود. در یک سال بود و در ۴ روز فاصله. ملک الشعرا خیلی مرد بزرگی بود. به عقیده من، ملک الشعرا تاریخ ۶۰ سال ایران بود. ۶۰ سال تاریخ ایران.

استاد دیگری که داشتیم، دکتر بینا بود؛ علی اکبر بینا. استاد خوبی هم بود، اهل تبریز بود و خیلی زود عصبانی می شد. □ جناب استاد! متأثر شدیم از خاطره مرحوم رشید یاسمی. خدا رحمتش کند. من برای این که قدری حال و هوای صحبتیمان عوض بشود و در عین حال از خاطرات هم فاصله نگیریم می خواهم از همکلاسیهای شما که الان در قسمت تاریخ صاحب اثر و فعالیت



تألیف:

حسن امداد

دیر علوم اجتماعی دبیرستانهای شیراز

ناشر:

اتحادیه مطبوعاتی فارس

چاپ موسوی شیراز

سال جلوتر بودند و خیلی دوست هستم با ایشان کاری که درباره مرصاد العباد کرده، خیلی معروف است. مثل این که من زیادی حرف زدم.

□ جناب استاد! یکی از عرصه های مهم کار شما کار تألیف کتاب های درسی تاریخ بود. اگر ممکن است سابقه این کار و چگونگی اقدام به این امر را و تجربه ای که از این جهت دارید و می توانید، برای مؤلفان فعلی کتاب های درسی بیان کنید.

○ اصولاً تألیف کتاب های درسی تخصص می خواهد.

هر کسی نمی تواند کتاب های درسی بنویسد؛ مگر کسانی که سال ها درس داده باشند، تجربه آموخته باشند، از تجربه دیگران استفاده کرده باشند و به علاوه،

دارای قلمی و بیانی فصیح باشند و به ادبیات واقعاً تسلط داشته باشند.



اصطلاح سرنوشت، آن ها را من در این کتاب نوشتم. یک کتابی هم هست که الان ندارم، به نام فریدون است. داستان کوتاهی است که خودم نوشته ام و راجع به فریدون است و خیلی قابل توجه می باشد. اولین کتابی که نوشتم ...

□ استاد دم دست من کتاب «تاریخ گیتی» است. این در چه سالی و چگونه نوشته شده است؟

○ این را در سال ۱۳۳۷ نوشتم. البته ۹ جلد است. ۳ جلد تاریخ گیتی و ۳ جلد جغرافیا و ۳ جلد هم تعلیمات اجتماعی.

□ همه برای سال اول دبیرستان.

○ اول، دوم، سوم، دوره اول دبیرستان.

□ کلاً همان رشته ادبی.



○ نه - در تمام دبیرستان ها خواننده می شد و در حدود ۸ مرتبه این کتاب چاپ شد.

□ در تمام ایران تدریس می شد؟

○ در تمام ایران تدریس می شد. وزارتخانه بخشنامه کرد، آن وقت رقابت هم بود. یک عده دیگر هم کتاب چاپ کردند. مثلاً تاریخ جهان بود و یک تاریخ دیگر بود که آن خیلی مورد توجه قرار گرفت. آقای عاطفی نوشته بودند. خیلی قابل توجه نبود. مرحوم مشکور نوشته بود و آقای عاطفی نوشته بود؛ ولی دوسری از این کتاب ها در بین این ها تدریس می شد. یکی تاریخ گیتی بود که البته مرحوم عبدالعلی زنهاری نوشته بود. او هم شیرازی بود.

□ یعنی در آن موقع وزارت آموزش و

پرورش نوشتن کتاب را به نحوی به مورد مسابقه قرار می داده است؟

○ تقریباً، تقریباً، نه مسابقه هم نبود و مقید کرده بودند که دسته جمعی معلمان کتاب درسی بنویسند و یک نفر تألیف نکند. این است که یک نفر می نوشت؛ مثل بنده اسم ۴ تا را هم رویش می گذاشت.



□ آقای زنهاری الان زنده هستند؟

○ نه در گذشته اند، خدا بیامرز دشان سرطان گرفتند و مردند.

□ خدا بیامرز، جناب استاد، شما سال ها هم تدریس تاریخ کردید. از نظر ابعاد و جهات ملی، میهنی، دینی و اخلاقی دانشجوی تاریخ درس و آموزش تاریخ را چه نحو می پسندید؟

○ به عقیده بنده مهم ترین درسی که باید به بچه ها از همان کلاس ابتدایی تا آخرین کلاس تحصیل داده بشود درس تاریخ است.

انجمن های ادبی شیراز
(از اواخر قرن دهم تا به امروز)

تألیف: حسن امداد

نگارخانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تال جامع علوم انسانی

برای این که تاریخ نوشتن، گاهی ممکن است مورخ را به اشتباه بیندازد. در بعضی جاها که نباید زیاد طول و تفصیل بدهد، طول و تفصیل می دهد. در بعضی جاها که باید طول و تفصیل بدهد به اختصار می گذارند. یعنی باید دقت بشود که مطالب تقریباً خیلی جنبه علمی و دقیق پیدا بکند و سهل و ممتنع باشد. کلمات و واژه هایی که استفاده می کند، قابل فهم برای دانش آموز باشد. این ها مؤلف را برای نوشتن کتاب های درسی آماده می کند. ما بعضی کتاب های درسی را می بینیم که به اندازه ای در بعضی از مطالب پیش با افتاده توضیح داده شده است و شاگردان را اصلاً متزجر می کند. روش نوشتن کتاب های درسی روش خاصی است؛ یعنی هر کس

هر قدر هم که با اطلاع باشد، کتاب درسی را نمی تواند بنویسد. این کار تخصص می خواهد.

□ جناب استاد! اولین کتاب تاریخی، یعنی کتاب درسی تاریخی که نوشتید، چه بود؟

○ اولین کتاب درسی تاریخی که من نوشتم، یک کتاب تاریخی درسی نبود کتابی به نام سه شاهزاده تیره بخت بود که متأسفانه هر چه گشتم، الان نبود که برایتان بیاورم. این ۳ کتاب را در سال های ۲۵ و ۲۶ یعنی همان سالی



که برای تحصیل می خواستم به تهران بروم، در شیراز در چاپخانه موسوی چاپ کردم. در حدود ۴ - ۹۳ صفحه است. درباره ۳ شاهزاده است، یعنی سلطان جلال الدین خوارزمشاه و لطفعلی خان زند و عباس میرزای قاجار. شرح زندگانی این ها، مقایسه به

خصوصاً در مملکت ما. تاریخ هم باید حب و بغض هیچ وقت نداشته باشد و مطلبی را بی جهت بزرگ نکند که در ذهن بچه ها وارد کند یا یک مطلب بزرگی را کوچک بکند که در ذهن بچه ها وارد کند. برای این که واقعاً ذهن این بچه ها خصوصاً تا دوره دوم متوسطه مثل آینه پاک و نقش پذیر است، این است که بچه ها ساخته می شوند از نظر ذهنیات، سنن، آداب و رسوم و خصوصاً تاریخ. این است که احساسات تاریخی هم نباید زیاد دخالت بکند، برای این که وقتی این طور شد معلم از حقیقت، دور می افتد. وقتی که درس از حقیقت دور افتاد، دیگر درس نیست. چون درس باید حقیقت داشته باشد. یعنی جنبه علمی داشته باشد و حقیقت داشته باشد. شما وقتی که راجع به کورس درس می دهید باید احساسات میهن پرستانه را بگذارید کنار. کورس آنچنان که بوده و تاریخ نشان داده است باید گفته شود.

می شناسم. بعد دو سه جلسه دیگر بچه ها را می شناختم اسم بچه ها را یاد می گرفتم یا یک دفتر جیبی قبلاً می نوشتم اسم های بچه ها را از رویش می خواندم که آشنا بشوم. بعد سر کلاس که وارد می شدم نگاه که می کردم فوری می فهمیدم چه کسی غایب است. حاضر غایب می کردم. بعدش چند سؤال از درس گذشته، یا جلوتر یا درسی که می خواستم بدهم می کردم که بچه ها تشویق بشوند یک کمی به فکر بیفتند. بعد من در حدود ۱۰ دقیقه، ربع ساعت متن درس را می گفتم و همیشه سعی می کردم که اگر یک مطلبی خارج از درس باشد شعری، قصه ای، داستان کوتاهی بود آن را هم ضمیمه می کردم. بعد بلافاصله به بچه ها می گفتم از روی کتاب بخوانند. عین همان روش عباس اقبال را پیش می گرفتم. این بچه ها به فاصله ۲۰ دقیقه ربع ساعت این دو سه تا صفحه درس را می خواندند. آن

وقت درسی را که من همان ساعت می دادم سؤال می کردم و به بچه ها نمره می دادم. می گفتم این درس که من الان دادم چه کسی خوب یاد گرفته، یا دست بلند می کردند یا به یک شاگرد می گفتم آن چیزهایی که الان من گفتم و الان تو کتاب خواندی بلند شو و توضیح بده. آن بچه ها بازگوشی نمی کردند حواسشان به تاریخ بود و همه تشویق می شدند و یاد می گرفتند این چیزها را. جلسه بعد که می آمدم همان چند سؤالی که می کردم می فهمیدم اینها یاد گرفتند. امتحان من هم این طور بود که بچه ها آزاد بودند البته آن وقت امتحان شفاهی بود کتبی نبود، بعد کتبی شد. در امتحانات شفاهی آخر سال اگر شاگردی درس خوانده بود چیزی بلد شده بود من یک نمره به او می دادم

ولی اگر نخوانده بود نمره اصلاً به او نمی دادم یعنی صفر هم به او نمی دادم. بهش می گفتم من تا یک هفته دیگر اینجا کار دارم شما اگر یاد گرفتی بیا امتحان بده من نمره می دهم و الا نمره نداری از من صفر می گیری.

جناب استاد! از این که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید بسیار متشکرم.

تاریخ گیتی

برای سال سوم دبیرستانها

طبق برنامه جدید وزارت فرهنگ
معاون کمسیون رسیدگی بکتابهای دبیرستانی

تألیف

حسن امداد

محمدجواد بهزادی

علی اکبر زینتو

کمال پاد

حبیب انبیرجی نیا

دبیران علوم اجتماعی دبیرستانهای شیراز

چاپ سوم

حق چاپ محفوظ و مخصوص من است به:

شرکت سهامی مطاب

پانزدهم تیرماه ۱۳۰۵

جناب استاد از نظر روش تدریس یک معلم تاریخ چه راهی را برود بهتر است؟
○ به عقیده من اولاً مهم ترین راه این است که بچه ها را به تاریخ خواندن تشویق بکنیم تا تاریخ بخوانند. بچه ها را بیزار از تاریخ نکنیم. ثانیاً من روشم این بود روش خوبی هم بود. عادت من این بود: اولاً بچه های کلاس های اول، دوم و سوم متوسطه از روی کتاب تاریخ درست نمی توانستند بخوانند کلماتشان را نمی توانستند معنی بکنند واقعاً در آن موقع سال، عباس اقبال بود. عباس اقبال انشای خیلی استوار و خوبی داشت. خوب آن وقت هم از کلمات عربی خیلی استفاده می شد. با

این کلمات بچه ها نمی توانستند تاریخ، جغرافی را از رو بخوانند. من عادت من این بود: تا وارد کلاس می شدم یک نگاهی به کلاس می کردم. اولین شرط معلمی این است که معلم شاگردانش را بشناسد. من اسم شاگردها را همان جلسه اول که تازه شروع به کار می کردم یاد می گرفتم و اگر یاد نمی گرفتم ۱۵، ۱۰ تا را که یاد می گرفتم نشان می کردم، می گفتم آقای فلانی پاشو راجع به فلان چیز صحبت کن که این بچه ها بدانند که من به آنها علاقه دارم و